



شهرتگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

گفت‌وگو با دکتر محسن بهشتی سرشت

مطهری يك ستاره درخشان است

غلی عبد

نگاه دکتر بهشتی سرشت - استاد دانشگاه و محقق پژوهش کده امام خمینی (ه) - به استاد مطهری، بیش تر نگاهی ژرف و محققانه است. این مورخ میان سال امروز و جوان پر شور زمان انقلاب، که یکی دو بار از نزدیک استاد شهید را دیده، در این گفت‌وگو کوشیده است با تکیه بر آثار آن عزیز به همراه چاشنی تاریخی دوره حیات دنیوی استاد، تحلیلی از زندگی ایشان به دست دهد. بهشتی سرشت در این مسیر کوشیده است فضای فرهنگی آن عصر را به تصویر بکشد و نقش برجسته استاد مطهری را در تقابل با آن فضا و نیز همراهی استاد با حوزه و بخش متعهد دانشگاه نشان دهد.

جناب آقای دکتر، لطفاً بحث را با تبیین شخصیت استاد شهید مرتضی مطهری و به خصوص، آزاداندیشی این روحانی بزرگوار، آغاز کنید.

مرحوم مطهری، از نوادر علما و روحانیانی هستند که به موضوع آزادی‌های اندیشه، فکر، بیان و قلم توجه ویژه‌ای داشتند. لازم است ابتدا آب‌شخور این اندیشه را مرور کنیم. نوع نگاه استاد و زمینه و بستر مطالعه، تحصیل و حضورشان، به شکل‌گیری خصلت آزاداندیشی ایشان کمک زیادی می‌کند. استحضار دارید که عمده مطالعات و تحصیلات استاد در دهه بیست انجام گرفت. آن مرحوم از شخصیت‌هایی بود که به مباحث فلسفی توجه خاصی داشتند. اساساً زمینه‌های آزادی اندیشه در کسانی که به شکلی عمیق و پی‌گیر وارد فلسفه می‌شوند، رشد می‌کند. مرحوم آقای مطهری، در آن دهه، از شاگردان خاص حضرت امام^(ره) در حوزه درس فلسفه بودند. تا جایی که بنده مطلع هستم، در سال‌های دهه ۱۳۲۰، حدود ده شاگرد خاص در کلاس درس فلسفه حضرت امام- قدس سره- شرکت می‌کردند، که غیر از آقای مطهری، می‌توان از شهیدبهشتی و آیتالله ملکوتی نیز نام برد. به هر حال، طبیعی است که هم‌نشینی با حضرت امام^(ره) و توفیق شاگردی در محضر ایشان، تأثیرات خوبی بر ذهن این شاگردان و طلبه‌ها خواهد گذاشت.

شهیدمطهری بعدها، با مرحوم آیت‌الله فقیه، علامه طباطبایی، آشنا شدند که عمده بحث‌ها و نگرش فلسفی ایشان به دوران آشنایی با حضرت علامه مربوط می‌شود. اگر چه استادمطهری به‌عنوان شاگرد جناب علامه طباطبایی مطرح نبودند، ولی در حکم دستیار و کمک‌کننده به مرحوم علامه در مجموعه مباحث ایشان حضور می‌یافتند و حاصل نشست‌ها و تعاملات‌شان با حضرت علامه طباطبایی، مجموعه نفیس پنج‌جلدی «روش رئالیسم» است که استادمطهری حاشیه‌های بر متن آن پنج جلد نوشته‌اند. جالب آن‌که حاشیه این مجموعه حدود دو برابر اثر و متن اصلی است. کتاب پنج‌جلدی «روش رئالیسم» هنوز هم از مراجع و منابع مهم مسلمانان در مواجهه با فلسفه مارکسیسم و فلسفه‌های غیر اسلامی است و همگان می‌توانند به آن تکیه کنند و از آموزه‌هایش بهره ببرند. در دوران مبارزات قبل از انقلاب که نزاع‌های فکری

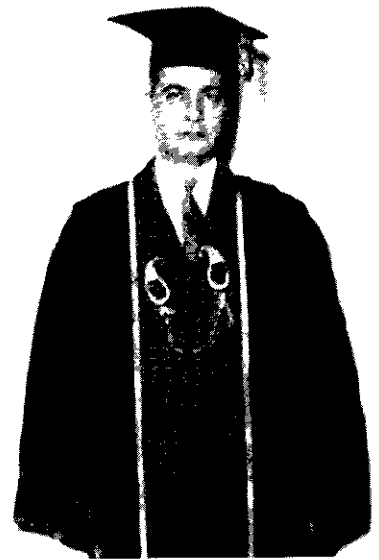
و فرهنگی جامعه ما بین مبارزان مسلمان و گروه‌های مبارز مارکسیست وجود داشت، یکی از منابع اولیه مبارزان مسلمان در آن موقع، به‌ویژه در زندان‌های زمان شاه، همین مجموعه «روش رئالیسم» بود که گاهی بعضی از گروه‌ها مثل سازمان مجاهدین خلق هم مطالعه و رجوع به آن را تحریم کرده بودند. نکته دیگری که باید به آن اشاره کنیم، زمینه‌های سیاسی و اجتماعی روند گذر تاریخی ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا پیروزی انقلاب است. مطهری از زمره افرادی است که این روند را با نگاه تیزبین خود کاملاً زیر نظر داشتند. در واقع، حوادثی که در دهه بیست منتهی به شکل‌گیری نهضت ملی‌شدن نفت و کودتای ۲۸ مرداد شد؛ مسائلی که از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا نهضت عظیم اسلامی امام خمینی^(ره) پیش آمد، که اقتضانات خاص خودش را دارد؛ مسائلی که بعد از نهضت پانزده خرداد تا ابتدای ۱۳۵۰ در ایران شکل گرفت و به تدریج گروه‌های مسلح پیدا شدند؛ و سرانجام، حوادثی که از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ رخ داد.

دوره دهه بیست، دوره خاصی است که نخله‌های فکری، کمونیست‌ها، ناسیونالیست‌ها و احزاب مختلف در آن ظهور می‌کنند، به خصوص تفکر مارکسیستی که آرام‌آرام و البته با فعالیت‌های گسترده حزب توده شکل می‌گیرد، و ما می‌بینیم که در اواخر همین دهه و آغاز دهه ۱۳۳۰، به‌خصوص بعد از کودتای ۲۸ مرداد، مطهری به این موضوع توجه دارد که جوانان مسلمان، و روشن‌فکران ما به ابزارها و لوازم پاسخ‌گویی به اندیشه و شبهه‌افکنی‌های مارکسیست‌ها، مجهز شوند؛ یعنی به تفکرات عمیق اسلامی. بحث روش رئالیسم هم متعلق به همین دوره است، زیرا مطهری احساس می‌کند که در بین علما و متفکران اسلام، هنوز کتاب و منبعی که بتواند پاسخ‌گوی سؤالات و شبهات طرح‌شده از ناحیه مارکسیست‌ها باشد، موجود نیست. ایشان نزدیک به دو سال آن بحث‌ها را در کانون‌ها و منازل ادامه دادند تا این‌که نهایتاً مجموعه آن بحث‌ها زیر نظر ایشان پیاده و در یک مجموعه نفیس پنج‌جلدی تدوین شد.

نکته بعدی که باز متعلق به همان دوران است، بحث ناسیونالیست‌ها، جبهه ملی و اساساً گروه‌هایی است که به یک معنا در حوزه گروه‌های غیر اسلامی قرار می‌گیرند، و برای آن‌ها

اگر چه استادمطهری به‌عنوان شاگرد جناب علامه طباطبایی مطرح نبودند، ولی در حکم دستیار و کمک‌کننده به مرحوم علامه در مجموعه مباحث ایشان حضور می‌یافتند





علمای بزرگی مثل دکتر عبدالحسین زرین کوب، که استاد بزرگی است، و دکتر ذبیح الله صفا که تاریخ ادبیات ایران را نوشتند، نگرشی بسیار منفی نسبت به ورود اسلام به ایران داشتند و عقب ماندگی ایران را ناشی از ورود اسلام به ایران می دانستند



دغدغه دیگر استاد مطهری، ناسیونالیست ها بودند که در آن ایام موضوع «ایران منهای اسلام» را به شدت تبلیغ می کردند و در این زمینه کتاب می نوشتند. علمای بزرگی مثل دکتر عبدالحسین زرین کوب، که استاد بزرگی است، و دکتر ذبیح الله صفا که تاریخ ادبیات ایران را نوشتند، نگرشی بسیار منفی نسبت به ورود اسلام به ایران داشتند و عقب ماندگی ایران را ناشی از ورود اسلام به ایران می دانستند و عنوان می کردند که تمدن ایران قبل از اسلام در حال پیشروی بود. این ها بحث های بسیار سنگینی بود و باعث شد شخصیت دغدغه مندی مثل آقای مطهری وارد گود شود، چرا که احساس می کرد باید به طور عمقی وارد مطالعات تاریخی بشود و با این عزیزان بحث و گفتگو کند. بعد از این است که می بینیم حرکت علمی ایشان فوق العاده تأثیرگذار است. جناب زرین کوب در کتاب «دو قرن سکوت»، ورود مسلمانان به ایران را موجب توقف روند حرکت تمدن ساز ایرانیان قلمداد کرده و مدعی شده بود که ورود اعراب به ایران موجب حاکمیت دو قرن سکوت و تاریکی بر ایران شد. اما بعد از بحث و گفتگوگی استاد مطهری با ایشان، صد و هشتاد درجه تغییر کردند و به جبران کتاب «دو قرن سکوت»، کتاب «ایامداد اسلام» و بعد نیز «کارنامه اسلام» را نوشت. خود شهید مطهری هم در پی آن نشست ها و بحث ها، کتاب ارزشمند «خدمات متقابل ایران و اسلام» را نوشتند که تقریباً هر دو بزرگوار را به هم نزدیک کرد و این تعامل فکری باعث شد که آقای زرین کوب از آن نظریه «ایران منهای اسلام»، عدول کند و در مورد آقای مطهری هم که مانند سایر علما عمدتاً بر نقش اسلام در ایران تکیه می کردند تأثیر گذاشت به طوری که ایشان تلفیق زیبایی از اسلام و ایران به وجود آورد که هم از تمدن ایرانی دفاع می کرد و هم از تمدن اسلامی و طبیعت قضیه هم چیزی غیر از این نبود. این نتیجه تعامل، نشست و آن حرکت و هجرت تأثیرگذار مطهری از قم به تهران بود.

عنصر مذهب پُرنرنگ نیست؛ حتی ممکن است که مسلمان و بعضاً مقید هم باشند، ولی نگاه جامعی به مذهب و توانمندی های آن در گره گشایی از مسائل سیاسی و اجتماعی ندارند. جناب استاد مطهری در آن ایام در قم بودند، اما به این نتیجه می رسید که باید به تهران بیایند و با دانشگاهیان ارتباط نزدیک داشته باشند. شاید بتوان با قاطعیت گفت که شهید مطهری اولین روحانی و عالم و متفکر اسلامی است که به ضرورت حضور در پایتخت - یعنی تهران - برای ارتباط با دانشگاه و مجامع روشن فکری دینی پی برد. چون در این سطح کسی قبل از ایشان را نمی شناسم که چنین دغدغه ای داشته باشد. البته شخصیت هایی مثل شهید مفتح، شهید باهنر و شهید بهشتی و دیگران بعد از مرحوم مطهری به این جریان و نحله پیوستند، ولی پرچم دار آن شهید مطهری بودند. اتفاقاً دانشکده الهیات که در آن زمان به «معقول و منقول» معروف بود، از آقای مطهری هم دعوت کردند که در آن جا کرسی تدریس داشته باشند. یکی از مارکسیست های معروف به نام آقای دکتر آریان پور در دانشکده الهیات حضور داشت که جزوات درسی اش در آن جا تدریس می شد، و خود این شخص از آقای مطهری استقبال می کند که به آن جا برود و کرسی درس یک حکیم اسلامی را داشته باشند.

انگیزه دکتر آریان پور از این کار چه بود؟

فکر می کنم که انگیزه اصلی آن ها مواجهه علمی بود، زیرا در تبلیغ فلسفه خود به گونه ای عمل می کردند که آن را یک فلسفه علمی معرفی کنند و چنین جا بیندازند که کسی قدرت استادگی و مقاومت در برابر علم را ندارد. همین امر باعث شده بود که به غلبه خودشان بر حریف خیلی اطمینان داشته باشند. اتفاقاً دهه بسیار خوبی در آن ایام گذشت و بحث ها و مناظراتی که استاد مطهری با مارکسیست ها داشتند در همین دانشکده الهیات شکل گرفت. البته نسل ما شاهد آن نبود، ولی نسل دکتر نجفقلی حبیبی که دانشجوی دکترای همان زمان در دانشکده الهیات بودند، به خوبی این خاطرات را به یاد دارد.

نکته دیگری که مدتی است ذهن مرا به خود مشغول کرده است و باید برای کشف حقیقت، مدتی در آن خصوص کار میدانی صورت گیرد، این است که ما از مشروطه به بعد شخصیت قدری به نام سیدحسین تقی زاده داشتیم که عموم جامعه علمی و دانشگاهی و حوزوی ما ایشان را می شناسند. این شخص همان است که در ابتدا طلبه بود و بعد به دلایلی به خارج از کشور رفت و در آلمان مجله «کاوه» را منتشر کرد و در آن مجله، اولین کسی است که نظریه تغییر ماهوی ایرانی ها را بیان داشت بدین مضمون که اگر ایران بخواهد به توسعه همه جانبه دست یابد، باید روحا، جسما، ظاهرا، باطناً، از نوک پا تا فرق سر غربی شود. سیدحسین تقی زاده، حدود شصت سال بعد، در یک کنفرانس علمی و در باشگاه مهرگان تهران حضور یافت. این باشگاه در دهه سی باتوق روشن فکران و بازیگران زنده عصر مشروطیت بود، که در آن جا خاطرات دوران انقلاب مشروطه و دیدگاه های شان را مطرح می کردند. سیدحسین تقی زاده در سال های فعالیت باشگاه مهرگان، در حالی که خود به سن هفتاد سالگی پای گذاشته بود به این باشگاه می آمد و به نقد دوران مشروطیت می پرداخت. یکی از نقدهای قابل توجهی که ایشان مطرح کرد و جامعه علمی ما آن گونه که انتظار می رفت به آن اعتنایی نکرده است، نقد جامع و جانانه سیدحسین تقی زاده از خود بود. موضوع سخنرانی و نقد او هم «اخذ تمدن خارجی»



است که به صورت کتاب در جمهوری اسلامی دو سه مرتبه تجدید چاپ شده است. تقی زاده در آن جا جمله‌ای معروف از خود را که در روزنامه کاوه به چاپ رسانده بود، مطرح می‌کند. وی در مقدمه سخنرانی‌اش می‌گوید: «من اولین نفری بودم که نارنجک غرب زدگی را در ایران منفجر کردم و حالا می‌خواهم راجع به آن مسائل حرف بزنم.» این سخنرانی سه ساعت ادامه می‌یابد و پس از آن هم پرسش و پاسخ انجام می‌شود و در آن جا می‌گوید که الآن از گفته خود پشیمانم و آن جمله، اقتضای دوره جوانی من بود. امروز بعد از مطالعات وسیعی که داشته‌ام، معتقدم که یک مثلث می‌تواند ایران را از این وضعیت نجات دهد، مثلثی که یک ضلعش اسلام است، یک ضلع آن تمدن ایران، و یک ضلع آن هم عناصر مثبت تمدن غرب است که امروز بر تمام جهان حاکم شده‌اند و نمی‌توانیم گریزی از آن‌ها داشته باشیم.

یعنی نظریه معروف دکتر سروش که هویت ما را، هویتی ایرانی، اسلامی و غربی می‌داند، تکمیل شده همان نظریه است؟

بله، تکمیل شده همان نظریه سیدحسن تقی‌زاده است. نکته مبهم برای من این‌جاست که سیدحسن تقی‌زاده در سال ۱۳۲۹، استاد دانشکده الهیات بود، یعنی همان جایی که آریان‌پور و استاد مطهری هم برای تدریس دعوت شده بودند. بنده معتقدم به احتمال قوی این نظریه سیدحسن تحت تأثیر تعاملات او با شهیدمطهری بوده است.

آیا تاکنون از رابطه این دو نفر چیزی روشن شده است؟

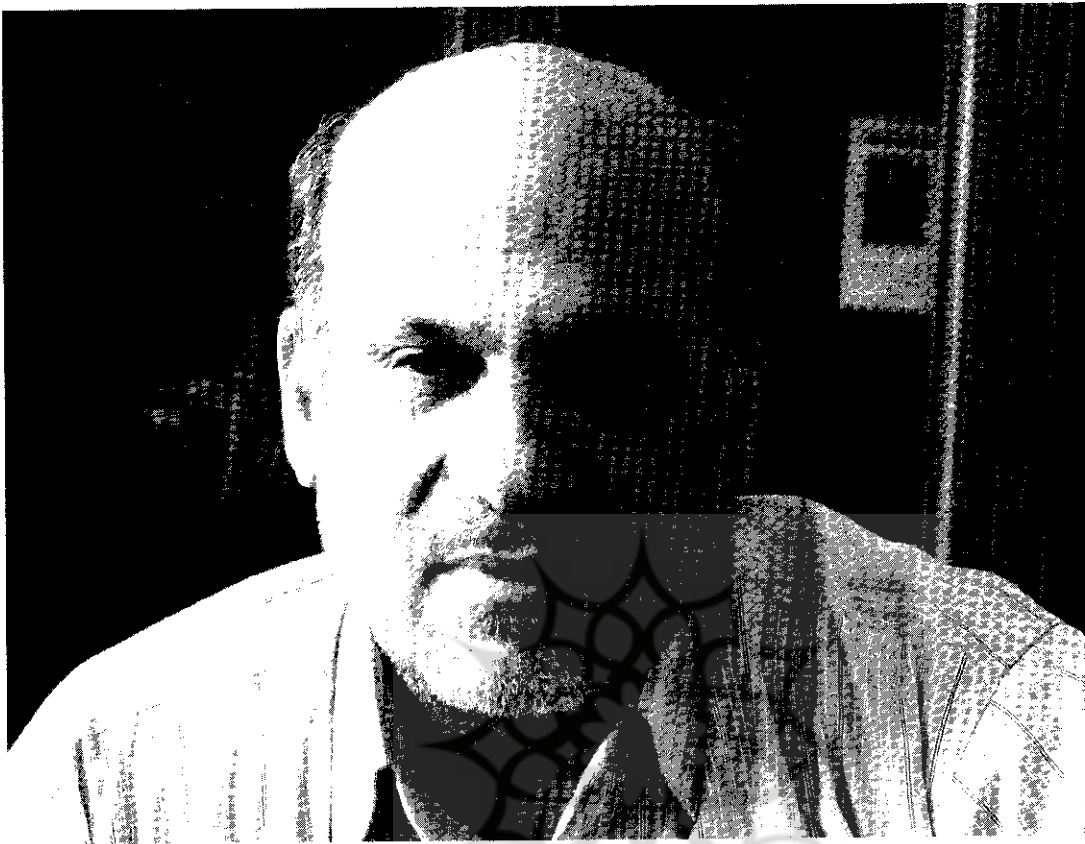
هنوز این مسأله را دنبال نکرده‌ام، ولی ارتباط با تمام چهره‌ها و بحث و گفت‌وگو با آن‌ها از ویژگی‌های استادمطهری بوده است؛ یعنی جایی که با آقای آریان‌پور ارتباط برقرار می‌کردند، طبیعی است که با سیدحسن هم تعاملاتی داشته باشند، به خصوص که زمینه مشترک کاری‌شان که همان دانشکده الهیات بوده است، وجود داشت. من از این بابت حدس قوی می‌زنم که تغییر و تحول اندیشه‌های تقی‌زاده ناشی از کارها و تحقیقات استاد بوده است و

انصافاً خود مطهری هم همین نظریه را در کتاب «خدمات متقابل ایران و اسلام» تعقیب می‌کند.

استادمطهری بحث‌هایی دارند که اگر همین الآن کسی عنوان و یا محتوای آن‌ها را منهای نام مطهری بشنود، ممکن است دچار تعجب شود که آیا واقعاً مطهری این حرف را زده است؟ مثلاً ایشان به کرات راجع به مقتضیات زمان بحث می‌کنند و حتی کتابی هم تحت عنوان «اسلام و مقتضیات زمان» دارند که در آن جا می‌گویند اساساً تمدن اسلامی در شرایطی شکل گرفت که تمدن‌های سریانی، آرامی، ایرانی، یونانی و رومی وارد قلمرو اسلامی شدند. یعنی ما دوره‌ای داریم به نام نهضت ترجمه که مربوط به دوران خلافت هارون و مامون عباسی است. در آن دوران، کتاب‌ها و متونی از سایر تمدن‌ها، به وسیله مترجمان، به زبان عربی ترجمه شدند و در اختیار اندیشمندان اسلامی قرار گرفتند. استادمطهری از این دوره به عنوان «دوره طلایی» نام می‌برد و آن را یک فرصت طلایی برای علمای اسلامی قلمداد می‌کند؛ نه یک تهدید. این اندیشه‌های غیر اسلامی و یا دستاوردهای علمی حوزه‌های غیر اسلامی وارد حوزه اسلامی شدند و مسلمانان در مواجهه با این تفکرات و تضارب آرای پیش آمده، تمدن اسلامی را شکل دادند. یعنی ایشان معتقدند که اساساً بدون ورود آثار فکری آنان، امکان نداشت که تمدن اسلامی بتواند با این سرعت به راه خود ادامه دهد. در جاهای دیگر می‌فرمایند - که البته این جمله، بسیار هم سنگین است - «ما باید از یک جهت از احمد کسروی تشکر کنیم. از یک بابت باید از حزب توده تشکر کنیم. برای این که اینان، طرح مسأله و حتی طرح شبهه کردند. حزب توده اقتصاد نوشت و آن را معرفی کرد، ما مسلمان‌ها و علمای اسلام تازه به خود آمدیم که در پاسخ آنان بگوییم اقتصاد اسلامی چیست.» نظر ایشان این است که اگر آن‌ها پیش نمی‌افتادند و طرح موضوع نمی‌کردند، ما هم وارد این شکل نوین بررسی موضوعات اسلامی نمی‌شدیم که مثلاً «سیاست در اسلام چیست؟ و اقتصاد در اسلام چیست؟ عدالت در اسلام چیست؟ سیاست خارجی چیست؟» این بحث‌های نویی

استادمطهری بحث‌هایی دارند که اگر همین الآن کسی عنوان و یا محتوای آن‌ها را منهای نام مطهری بشنود، ممکن است دچار تعجب شود که آیا واقعاً مطهری این حرف را زده است؟

بعضی از شخصیت‌ها مانند سیدحسن تقی‌زاده، هر چند که طلبه بود، به علت ضعف بنیان‌های عقیدتی، بلافاصله با ورود به اروپا، مفتون آن‌جا می‌شود و نگاهش یک‌صد و هشتاد درجه تغییر می‌کند



ماتریالیست‌های امروز بودند، در مسجد می‌نشستند و با امام^(ع) مناظره می‌کردند.

این دیدگاه تقریباً همان مبنایی است که امام «رحمه‌الله علیه» هم داشتند و به همین دلیل شهیدمطهری فوق‌العاده مورد علاقه و اعتماد ایشان بودند. به همین دلیل به‌عنوان اولین رئیس شورای انقلاب در ایران از طرف معظم‌له منصوب شدند و بعد از شهادت ایشان، شهیدبهبشتی ریاست شورای انقلاب را برعهده گرفت.

این مجموعه، تفکری بود که در وجود مطهری قرار داشت. تفکری که هیچ ابایی نداشت که مکاتب مغایر و مخالف بیابند و ایده و مسائل فکری خودشان را طرح کنند. شهیدمطهری معتقد بودند که ما به‌راحتی می‌توانیم بر آنان مسلط و به شهادت‌شان پاسخ‌گو باشیم و جامعه ما هم می‌تواند همه این‌ها را در یک بستر آرام شاهد باشد. البته سیمای جمهوری اسلامی هم در آن زمان، تداوم داشت و جناب آقای دکتربهبشتی می‌آمد و با آقای کیانوری از حزب توده مناظره می‌کرد. آقای دکتر سروش شرکت می‌کرد و آقای احسان طبری^(ع) غول مارکسیست‌ها که در دایره‌المعارف اتحاد جماهیر شوروی برای او به‌عنوان یک متفکر مارکسیست بین‌المللی، مدخل نوشته بودند- نیز شرکت می‌کرد. حتی فرخ نگهدار- از چریک‌های فدایی- سه تلویزیون می‌آمد و مناظره می‌کرد که الان هم زنده است و در پاریس سکونت دارد. سیدی کاشانی- از مجاهدین خلق- نیز به تلویزیون آمد و صحبت کرد. یادم است که فرخ نگهدار هنوز باور نمی‌کرد که انقلاب شده است و با نقاب و کلاه چریکی جلوی دوربین می‌نشست تا در سیمای جمهوری اسلامی ایران، چهره‌اش دیده نشود.

مطهری طبق مقتضیات و شرایط زمان پیش می‌رفت یعنی آثار

بود که به اقتضای موجی که از سایر مکاتب وارد ایران شد، علمای اسلام را ناگزیر از پاسخ‌گویی می‌کرد. و این نیز به‌خودی خود اوج آزاداندیشی است. ایشان در آستانه پیروزی انقلاب، چند سخن‌رانی در حوزه انقلاب اسلامی کردند، که متأسفانه بیش‌تر از دو سه ماه طول نکشید. مجموعه این چند سخن‌رانی در کتابی به نام «پیرامون انقلاب اسلامی» جمع شده است که حاصل صحبت‌های همان دو، سه ماه است. با نگاهی به کتاب یادشده می‌توان به عمق ژرف‌اندیشی استاد پی برد؛ مثلاً در جایی مطرح می‌فرمایند که مارکسیست‌ها می‌توانند در دانشگاه‌های اسلامی کرسی درسی داشته باشند. علت این نظر نیز ناشی از نشست‌هایی است که با آریان‌پور داشتند، زیرا احساس می‌کردند که غلبه با تفکر اسلامی است. و ما عناصر و اجزا و مواد آن را داریم و باید در این خصوص تلاش و کار کنیم. یادم می‌آید که ایشان همیشه به این روایت تکیه می‌کردند که «الاسلام یعلو و لایعلی علیه؛ اسلام برتر است و هیچ چیزی برتر از اسلام نیست.»

این اعتمادبه‌نفس مطهری ریشه در عمق سواد و فضل و اطلاعات وسیع ایشان داشت. وقتی که انسان پُر و اشباع باشد، با اعتمادبه‌نفس محکمی وارد می‌شود. ایشان هم ترس و ابایی نداشت و همه به یاد دارند که همین تفکر و اندیشه در اوایل انقلاب از همین سیمای جمهوری اسلامی جاری و ساری بود. خود حضرت امام^(ع) هم چنین تفکری داشتند و مدام در آثارشان این عبارت مکرراً تکرار شده است که مارکسیست‌ها مادام که توطئه نکنند، آزادند. یعنی خط قرمز امام، توطئه علیه نظام بود. الامسائل فکری آنان را می‌توانستند با همان سطحی که در دوران ائمه اطهار^(ع) بود پاسخ بدهند. در زمان ائمه(ع)، دهریون که همان

استاد را اگر بررسی کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که دارای جامعیت است و هر کتاب ایشان به اقتضای تفکر و نیاز فکری که در آن زمان در جامعه احساس می‌شد، برای همان نیاز، مطالبی را گفته یا نوشته است.

همین‌طور که پیش می‌آییم به دهه پنجاه می‌رسیم، یعنی دوره‌ای که مباحث اسلام التقاطی توسط گروه‌هایی مثل سازمان مجاهدین خلق رواج می‌یابد، یا حتی رگه‌هایی از بحث‌هایی که در سخن‌رانی‌های مرحوم شریعتی است، البته مرحوم شریعتی را نمی‌توانیم در دایره اسلام التقاطی قرار دهیم. ایشان انصافاً جملات معروفی دارد که مطهری را واقعاً قبول داشت و یادم است که اولین سالگرد ایشان در حوزه علمیه قم در سال ۱۳۵۸ برگزار شد و سخن‌ران آن جلسه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بود که خود من هم در آن جلسه شرکت داشتم و از تهران به مسجد اعظم قم رفتم. ایشان فرمودند شریعتی بارها به من می‌گفت که من مرید آقای مطهری هستم. دکتر شریعتی و استاد مطهری و آیت‌الله خامنه‌ای هر سه مشهور هستند. در جلسات زیادی با هم بودند و نثرهای آن‌ها موجود است، ولی در عین حال اشتباهاتی در بیان و قلم شریعتی بود که مطهری احساس می‌کرد که این اشتباهات را با نوشتن و صحبت کردن‌های عمیق از اسلام جبران کرد. این حرکت، حرکت زیبایی است که خود شریعتی هم آن را دنبال می‌کرد و وقتی که از زندان آزاد شده بود، از استاد مطهری و حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به اصرار خواسته بود که آثارش را نقد کنند چون آن حرف‌ها را در شرایط اختناق گفته بود و هر لحظه بیم آن وجود داشت که حسینیه ارشاد را ببندند. لذا مطالبی را که در ذهن داشت با تجلیل بیان می‌کرد. بنابراین، احتمال خطا و لغزش هم در این کار وجود داشت.

آقای دکتر، آیا این نکته صحیح است که استاد مطهری، نقد تمامی نحل‌ها و طیف‌های فکری را یک‌تنه بر دوش داشت. از خودی‌ترین دوست‌ها تا دورترین التقاطی‌ها و مارکسیست‌ها؟

به نکته بسیار خوبی اشاره کردید و جای این پرسش هم همین‌جاست. انصافاً وقتی بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که واقعا یک‌تنه وارد گود شده‌اند. ما متفکرانی مثل شهیدبهبشتی و صدر بلاغی را داریم که در دهه چهل وارد کار قلمی شدند، اما با مطهری فاصله بسیاری دارند. انصافاً استاد مطهری مانند یک ستاره درخشان است.

چگونه به همه این کارها می‌رسید؟

ایشان از علمای بی‌نظیر است. کار استاد باید الگوی دیگران قرار بگیرد. زیرا هم نبوغ داشتند و هم مطالعه حرفه‌ای. آن‌گونه که از خاطرات همسر و افزایش ایشان درمی‌یابیم، شهیدمطهری در طول روز هفده، هجده ساعت مطالعه می‌کرد و البته خداوند هم نسبت به ایشان عنایت و لطف داشت. استاد بدون وضو وارد دانشگاه و حتی کتاب‌خانه خودشان هم نمی‌شد و این از مراتبی است که خداوند هم کمک می‌کند. در آیه شریفه «و من یتق الله، یجعل لکم فرقاناً؛ کسانی که تقوا پیشه کنند، فرقان را به آنان می‌دهیم.» «فرقان» یعنی شناخت، یعنی ملکه‌ای که شما حق و باطل، صحیح و ناصحیح و سره و ناسره را می‌توانید تشخیص دهید و از هم جدا کنید.

اما علت اصلی رشد سیاسی و اجتماعی ایشان مربوط به هجرت از قم به تهران است. کسانی که بخوانند از ابتدا تا پایان در فضای قم بمانند، طبیعی بود که از اقتضات زمان فاصله می‌گرفتند، به‌خصوص در آن دوران که ارتباطات نبود، رادیو و تلویزیون هم

که آقایان استفاده نمی‌کردند. حتی در حرکت امام‌خمينی^(ره) در بحث رشته تاریخ انقلاب، می‌بینیم که یکی از زمینه‌هایی که امام را این‌گونه نسبت به مسائل ایران و مسائل جهان مطلع و صاحب تحلیل کرده است، هجرت‌های بی‌درپی امام‌خمينی^(قدس سره) است. استاد مطهری، جمله‌ای دارند که خود این جمله بیان‌گر همین مطلبی است که بنده عرض می‌کنم. ایشان می‌فرمایند: «فقیهی که در روستا بماند و از آن‌جا خارج نشود. فتوای او بوی روستا می‌دهد، و اگر در بازار بماند و فقط در روابط بازار باقی بماند. فقط بازار را می‌بیند؛ اما آنان که هجرت می‌کنند، اشراف دارند، جامعیت مسائل را می‌بینند.» آن مطلبی را که امام^(ره) می‌فرماید مارکسیست‌ها می‌توانند آزاد باشند مادامی که توطئه نکنند، این بحث‌ها در پاریس - مهد دموکراسی و آزاداندیشی - صورت گرفته است.

پس یکی از ویژگی‌های علم به زمان، جهان‌دیدگی است.

بله، البته از سخنی که منتهی به جهان‌بینی وسیعی شود، ولی اگر در یک نقطه توقف کند، امکان ندارد که دارای چنین دیدگاه‌های روشنی باشد. آگاهی شهیدبهبشتی هم همین‌طور بود. ایشان هم طی اقامت طولانی در هامبورگ آلمان با مسائل اروپا آشنا شده بودند. از طرفی پایه‌های اندیشه‌ای و اعتقادی استواری داشتند. اما بعضی از شخصیت‌ها مانند سیدحسین تقی‌زاده، هر چند که طلبه بود، به علت ضعف بنیان‌های عقیدتی، بلافاصله با ورود به اروپا، مفتون آن‌جا می‌شود و نگاهش یک‌صد و هشتاد درجه تغییر می‌کند. شهیدبهبشتی و استاد مطهری در این دام نیفتادند زیرا دارای زیربنای فکری و عقیدتی بسیار قدرتمندی بودند. حتی تا حدود زیادی می‌توان گفت که شریعتی هم چنین بود و مبنای قوی داشت، چون بالاخره در یک خانواده مذهبی به دنیا آمده بود. از این‌روست که می‌بینیم شخصیت‌هایی مثل دکتر شریعتی و با اقبال لاهوری وقتی به اروپا رفتند، نه تنها مفتون آن نشدند، بلکه با توجه به مطالعات اسلامی خود به نقد اروپا نیز پرداختند. شریعتی مثل سیدحسین تقی‌زاده به اروپا نرفت که همه را به سمت آن‌جا سوق بدهد.

مطهری در دهه پنجاه به جنگ اسلام التقاطی رفت، به‌خصوص اسلامی که از ناحیه مجاهدین خلق در محیط‌های دانشگاهی و روشن‌فکری مطرح شده و تأثیر عجیبی گذاشته بود. ایشان در آن ایام و به‌ویژه در دو سال آخر سلسله پهلوی، سلسله کتاب‌هایی تحت عنوان «جهان‌بینی‌ها» منتشر کرد مثل کتاب «جامعه و تاریخ» و یا کتاب «علل گرایش به مادی‌گری» که این کتاب، پاسخ به مطالب منتشرشده توسط گروه فرقان در جامعه بود. گروه فرقان قبل از انقلاب و از سال ۱۳۵۶ فعال شدند و کتاب‌های بسیار عجیب و غریب و وحشتناکی را وارد محیط‌های دانشجویی، روشن‌فکری و مذهبی کردند.

طنز این قضیه هم در انتخاب اسم آن‌ها با همان آیه‌ای است که خواندید.

بله، عنوان کتاب‌ها را هم با همان آیه می‌نوشتند که «و من یتق الله یجعل له فرقاناً».

یعنی دقیقاً از دل این قضیه یک جریان منحرف شکل می‌گیرد که نام خود را از اسم زیبای موجود در آیه‌ای از قرآن انتخاب می‌کنند - یعنی فرقان - و یکی از جامع‌ترین شخصیت‌های دینی و علمی زمان را هم ترور می‌کنند.

بله، این گروه به‌عنوان مثال، کتابی دارد به نام «توحید و ابعاد گوناگون آن». در صفحه شانزده این کتاب، بحثی درباره رؤیت خداوند آورده شده که آدم فکر می‌کند اینان رؤیت خدا را از دیدگاه ادبیات عرفانی مطرح می‌کنند، ولی این‌گونه نیست و خیلی قاطع

شهیدمطهری در طول روز هفده، هجده ساعت مطالعه می‌کرد و البته خداوند هم نسبت به ایشان عنایت و لطف داشت، استاد بدون وضو وارد دانشگاه و حتی کتاب‌خانه خودشان هم نمی‌شد

اگر مطهری نبود، اغلب دانشجویان مبارز و مسلمان ما که پیرو امام خمینی (ره) هم بودند، همه به دامن التقاتل سقوط می‌کردند

مطرح می‌کنند که خدا را با همین چشم غیر مسلح نیز می‌توان دید، منتهی کسانی می‌توانند ببینند که از پیروسه جنگ‌های مسلحانه عبور کنند، یعنی دست به سلاح ببرند و در این هنگام خدا را هم می‌توانند ببینند. یا سوره ناس را تفسیر کرده بودند که جن در اصل چه کسی است، و مدعی بودند جن این کسی که آخوندها می‌گویند که موجودات خاص هستند، نیست. جن یعنی چریک، یعنی آدم پنهانی که چریک است و مخفی است و مردم عادی آن‌ها را نمی‌بینند و آن‌ها هم در حال مبارزه هستند.

مطهری احساس کرد که این افراد با نقاب انقلابی، آن هم در دهه پنجاه و دوران جنبش رادیکالی در ایران، می‌توانند بزرگ‌ترین خطر برای مسلمان‌ها باشند، لذا زحمت کشیدند و نوشتند که مقدمه آن خطاب به گروه فرقان است. اساساً این گروه یعنی «فرقان» به این دلیل استاد مطهری را شهید کردند که ایشان خیلی به نقد آنان پرداخت.

و دلیل دیگر هم این که ایشان یک اندیشمند عملیاتی بودند.

بله، یعنی در این باره تحقیق می‌کردند که نیاز فکری زمان چیست و به چه کسی باید پاسخ دهد و بسیار هم مؤثر عمل می‌کردند. یعنی اگر مطهری نبود، اغلب دانشجویان مبارز و مسلمان ما که پیرو امام خمینی (ره) هم بودند، همه به دامن التقاتل سقوط می‌کردند؛ من در این مسأله تردید ندارم.

مکتوب کردن سخن‌رانی‌های استاد مطهری، بعد از شهادت ایشان صورت گرفت یا در زمان حیات‌شان انجام شده است؟

این کار در زمان خودشان صورت می‌گرفت. استاد بسیار برکار بودند، البته بخشی از صحبت‌ها و حتی دست‌نوشته‌های خودشان را که تصمیم داشتند بعدها مرتب کنند و به چاپ برسانند، بعد از شهادت ایشان مکتوب شد؛ اما غالباً احساس می‌کردند که باید فعالیت عمیق فرهنگی صورت بگیرد که بعد از خطابه هم آن‌ها را پیاده و منتشر می‌کردند.

کتاب «تاریخ و جامعه» بسیار اثر عجیبی است. این کتاب شامل مجموعه بحث‌های استاد در سال ۱۳۵۶ و مربوط به زمانی است که هفته‌ای یک روز از تهران به قم می‌رفت و برای طلبه‌ها سخن‌رانی می‌کرد. محصول این اثر نشان می‌دهد که چگونه استاد مطهری سطح طلبه‌ها را بالا می‌برد. وضعیت حوزه‌ها و جوامع فکری و دانشگاهی ما این گونه بود که مارکسیست‌ها و مکتب‌های التقاتلی، آثار خود را در بین دانشجویان و قشر روشن‌فکر تکثیر و ترویج می‌کردند. انگیزه استاد این بود که طلبه‌ها را برای پاسخ‌گویی به اندیشه‌های مارکسیستی و التقاتلی، مجهز کنند و به تحرک وادارند. ایشان وقتی می‌خواهند راجع به مکتب بحث کنند، در حدود پنجاه تا شصت صفحه عین تفکر و دیدگاه‌های مارکسیست‌ها را بیان می‌کنند، به طوری که شما تصور می‌کنید خود مارکسیست‌ها این کتاب را نوشته‌اند، ولی درست بعد از این شصت صفحه به نقد همین مطالب پرداخته‌اند و این امانت‌داری مطهری بسیار جالب و جذاب است. یعنی مارکسیسم را از نگاه یک مارکسیست نقد می‌کنند؛ نه از نگاه مطهری.

استاد مطهری، کتاب «عدل الهی» را در پاسخ به یک‌سری شبهات و ابهاماتی که باز هم مارکسیست‌ها در جامعه مطرح می‌کردند، نوشتند. شبهاتی از این قبیل که عدل خدا با چیزهایی که ما در کره زمین می‌بینیم، ناسازگار است. استاد در پاسخ به شبهات آنان ناچار شده بود که وارد بحث‌های عمیق فلسفی شود. در دهه پنجاه، مجله «زن روز» که مجله مورد حمایت رژیم بود، با عکس‌های بسیار مستهجن چاپ می‌شد، و تیراژ بسیار بالایی هم داشت و در همه جای ایران توزیع می‌شد؛ در آن مجله سلسله بحث‌هایی را درباره حقوق زن شروع کرده بودند. استاد مطهری بدین قصد که پاسخ مقالات حقوق زن را بدهد با این مجله مکاتبه کردند. این

مسأله به خودی خود خیلی عجیب بود، زیرا اغلب روحانیان ما از نزدیک شدن به این گونه مجلات و کانون‌ها برهیز و حتی از نام آنان هم دوری می‌کردند، آن وقت مطهری با آن عظمت فکری، و از جایگاه یک فیلسوف، حکیم و فقیه با این مجله وارد بحث می‌شود و آن‌ها هم پذیرفتند و نکته جالب، همین قبول کردن آن‌هاست. چندین شماره مجله به بحث‌های مطهری تحت عنوان حقوق زن در اسلام اختصاص یافت که همین مجموعه مقالات نیز تبدیل به کتاب «نظام حقوق زن در اسلام» شد. بعدها شنیدم که برخی از روحانیان قم و تهران به مطهری شدیداً اعتراض کردند که چرا شما با این نام و شخصیت در مجله مستهجن رژیم طاغوت مقاله نوشتید؟ ولی استدلال استاد این بود که «زن روز» ی‌ها مطالبی را نوشته و در سراسر کشور منتشر کرده‌اند و ما هم اگر خواهیم به آن‌ها پاسخ بدهیم، باید در همین مجله چاپ شود که خوانندگان قبلاً مقالاتش را خوانده‌اند و غیر از این هم چاره دیگری نداریم. این استدلال ناشی از نگاه و اندیشه نوگرایانه مطهری است.

من در خاطرات حضرت امام (ره) نکتته‌ای را دیدم و متوجه شدم که شخصیت عظیم استاد مطهری بر اساس همین شاکله فکری ساخته شده بود. در بحث‌ها و فرموده‌های امام (ره) درباره دوره رضاشاه و مسأله خلع لباس روحانیت، می‌فرمایند: (نقل به مضمون) «یکی از پیش‌نمازان آمد و به من گفت که اگر این‌ها بخواهند فشار بیاورند، من دیگر به مسجد نخواهم رفت و این ننگ بزرگی است که ما با لباس غیر روحانی به مسجد برویم و نماز جماعت برپا کنیم.» امام (قدس سره) می‌فرمایند که من به او گفتم: «اتفاقاً اگر مرا مجبور کنند که لباس روحانی‌ام را درآورم، با همین لباس شخصی به مسجد خواهیم رفت برای این که ما در هیچ شرایطی نباید این موضع فعال را رها کنیم و منفعل بشویم.»

می‌دانیم که محسن مخملباف از ابتدای انقلاب تاکنون مراحل مختلفی را طی کرده است. یک‌بار با او مصاحبه‌ای کردند که در صحبت‌هایش گفت شریعتی ما را از الحاد و مطهری، ما را از نفاق نجات داد. واقعاً این حرف درست است. یعنی اگر شریعتی نمی‌آمد، جریان مارکسیستی قطعاً محافل روشن‌فکری را از آن خود می‌کرد. دکتر شریعتی از موضع دفاع از اسلام و دفاع از علی (ع) و فاطمه (س) و زینب (س)، جلوی سیل مارکسیسم را گرفت. شهید چمران در یکی از نوشته‌های خود می‌گوید: «در سال ۱۳۵۲، در آمریکا بودم که یکی از مارکسیست‌های ایرانی برای دیدن من به آمریکا آمده بود. از او پرسیدم از ایران چه خبر؟ گفت می‌خواستی چه خبر باشد؟ شریعتی آمد نهضت و انقلاب مارکسیستی را هفتاد سال به عقب انداخت. او با بحث‌های مذهبی‌اش کار را از دست مارکسیست‌ها گرفت و جوان‌ها را به سمت اسلام سوق داد.» این همان جمله مخملباف است که گفت شریعتی ما را از الحاد و مطهری، ما را از نفاق نجات داد. چرا نفاق؟ چون اگر مطهری نبود، ما وارد دوره اسلام التقاتلی شده بودیم که خطر این نوع اسلام به مراتب بیش‌تر از الحاد است.

این‌ها نتیجه حرکت یک‌تته و عظیم مطهری بوده است. الان در جمهوری اسلامی، این همه نیرو و مؤسسات فرهنگی و بودجه در اختیار داریم، ولی هنوز نتوانسته‌ایم کار یک نفر مانند مطهری را انجام دهیم که آن‌گونه زنده و پویا در میدان نشر و ترویج فرهنگ عظیم اسلامی فعالیت داشته باشد. واقعاً مطهری بی‌بدیل بود.

از نکتته‌ای که درباره جامعیت شهید مطهری فرمودید، می‌توان به این نتیجه رسید که یک فرد ایرانی، به خصوص روشن‌فکر دینی، باید هر سه نوع هویت اسلامی، ایرانی و غربی خود را بشناسد، و معلومات دینی و حوزوی چنین فردی نیز باید کامل باشد؛ زیرا در غیر این صورت نمی‌تواند به هویت جامع خود دست یابد. استاد مطهری، این جامعیت در هویت را چگونه یافته بود؟

قبلاً گفتم که هجرت ایشان، نشست‌هایی که با بزرگانی مثل امام (ره)

و علامه طباطبایی داشتند و بعدها آمدن به تهران و قرار گرفتن در متن دانشگاه و مواجه شدن با متفکرانی مثل آریان پور و زرین کوب و هم چنین مراوداتشان با سیدحسن تقی‌زاده را بگذارید در کنار ایمان و تقوای مثال‌زدنی‌شان که از استاد معجونی از یک انسان جامع‌الاطراف و جامع معرفت دینی و سیاسی و اجتماعی- به خصوص در مسأله مهم فهم دین- ساخته بود. شخصیت‌هایی مثل شهیدمطهری به سطح بالایی از فهم و شناخت جوهر دین دست یافته بودند. حتی مقداری از روحیه مبارزه‌جویی امام^(ع) ناشی از آموزه‌های دینی و مقداری از آن نیز مربوط به وراثتی است که از اجداد خود کسب کرده‌اند؛ چون در میان اجداد ایشان، دو نفر به شهادت رسیده بودند. حال ببینید این شهادت‌ها چه تأثیری در میراث روحی حضرت امام رحمه‌الله علیه داشته است. بعد هم آن شرایطی که در منطقه کمره و خمین حاکم و جاری بوده و مرتب نیروهای مسلح و اشراک حمله می‌کردند و امام از همان نوجوانی با تیراندازی و روحیه مقاومت خو گرفته است. وقتی همه این‌ها را بررسی می‌کنیم، به این سوال می‌رسیم که: «علل تکوین اندیشه سیاسی چه بوده است.» شرایط سیاسی و اجتماعی زندگی و بستریهایی که بر انسان تحمیل می‌کند، دارای اهمیت بسیاری است و در تقویت اندیشه ضد استبدادی و ضد استعماری شخصیتی هم چون حضرت امام^(ع) نقش به‌سزایی ایفا کرده است. بسیاری از دانشجویان این سؤال را از ما می‌پرسند که بین امام و سایر مراجعی که هم‌دوره و هم‌عصر ایشان بودند، چرا یکی از آن‌ها مانند امام خمینی^(ع) دارای چنین روح بزرگ و تهاجمی و معتقد به تغییر زمانه نبود و فقط به درس و حوزه و در نهایت شاگردپروری توجه داشتند؟ این برمی‌گردد به تأثیر سیاسی و اجتماعی و شرایطی که زمانه بر شخصیت‌ها گذاشته است.

بنابراین مطهری را هم نمی‌توانیم از این چارچوب خارج بدانیم. ایشان اهل هجرت، تعامل، مطالعه و تحقیق حرفه‌ای بوده است. هجده ساعت مطالعه در روز چیز کمی نیست. قطعاً اگر او در قم مانده بود و به تهران وارد نمی‌شد، یکی از مراجع مسلم زمانه شده بود. اما او احساس می‌کند که ضرورت‌های دیگری وجود دارد و آن این‌که مرجع تقلید به اندازه کافی داریم و باید وارد عرصه‌های دیگری شویم.

در دوره شکل‌گیری و پیروزی انقلاب - به‌ویژه در دهه پنجاه و سال‌های منتهی به بهمن ۱۳۵۷، چهره‌هایی ظهور کردند که هر کدام از آن‌ها به‌نوعی باری از انقلاب را به دوش کشیدند. به‌عنوان یک پژوهش‌گر تاریخ در این باره توضیح بفرمایید.

چهره‌هایی مثل شهیدمطهری، شهیدبهشتی و حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در واقع همه جزو مجموعه باران امام و پیروان فکری ایشان هستند که هم ژرف‌اندیش و دنیادیده بودند و هم اهل هجرت. مگر شهیدبهشتی چندین سال در آلمان زندگی نکرد؟ آن نگاه‌های ژرفی که عرض کردم شامل همین مسائل است که از این افراد شخصیت‌های بزرگی می‌سازد. تمام چهره‌هایی که در زمان منتهی به پیروزی انقلاب مثل ستاره می‌درخشند، همه با همین بستر و با همین نگاه ژرف‌اندیش و همه به‌نوعی در ارتباط با نهضت امام خمینی^(ع) از سال‌های ۱۳۴۲ به بعد یا به عرصه می‌گذارند. یکی در ایران به زندان می‌افتد، یکی مثل مطهری کار قلمی می‌کند، یکی مثل شهیدبهشتی در قلب اروپا به تبلیغ و ترویج دین اسلام می‌پردازد، و خلاصه این‌ها یک مجموعه کاملاً همراه و هم‌فکر هستند که یکی بار ایدئولوژیکی نهضت را دنبال می‌کند، یکی بار سیاسی آن را، و یکی هم حامل پیام فرهنگی آن است.

استادمطهری، مدت کوتاهی رئیس شورای انقلاب بود، و سپس آقای دکتر بهشتی جای ایشان را می‌گیرد. بعد می‌بینیم که این بزرگان به ترتیب به‌وسیله دشمن داخلی و با حمایت دشمنان خارجی ترور می‌شوند. به اعتقاد من، اگر

استادمطهری به‌دست گروه فرقان به شهادت نمی‌رسید، قطعاً منافقین این کار را می‌کردند. این وحشت از کجا ناشی شده بود که آن‌ها در ابتدای تثبیت نظام جمهوری اسلامی ایران به سراغ اندیشمندان رفتند؟

تعریفی که از بزرگان می‌توانیم ارائه دهیم این است که آن‌ها زیرساخت‌ها یا پایه‌های انقلاب اسلامی بودند و طبیعی بود که دشمنان و مخالفان جدی انقلاب، اول به‌سراغ ستون‌ها بروند، چون معتقد بودند که اگر این پایه‌ها فرو بریزد، اساساً نظام اسلامی و این شکل جدید حکومت هم فرو خواهد ریخت و معتقد بودند که مقیوم نظام، در درجه اول، کسانی هستند که ستون‌های فکری‌اند. منافقین هم در همین جهت حرکت کردند و تعدادی از شخصیت‌ها را زدند و دفتر مرکزی حزب جمهوری را منفجر کردند و هم چنین با انفجار دفتر نخست‌وزیری، شهیدرجایی و شهیدباهنر را به شهادت رساندند. منافقین بعداً در تحلیل‌های خود اعلام کردند که باید سرانگشتان نظام را بزنی. آن وقت به‌سراغ چه کسانی رفتند؟ به‌سراغ کاسی که در خیابان یا جگرکی داشت یا فرش‌فروشی، خط ترور آن‌ها این شده بود که مثلاً پارچه‌فروشی را به علت نصب عکس حضرت امام^(ع) روی شیشه مغازه‌اش یا به صرف داشتن تهریش ترور می‌کردند. آن نگاه التقاطی و انحرافی به‌شدت با مطهری مخالفت بود و حتی از ایشان کینه داشت، چون مطهری رشته‌های آن‌ها را پنبه کرده و این امر هزینه بسیار سنگینی به آن‌ها تحمیل کرده بود. منافقین هم که اساساً می‌گفتند اگر این افراد را حذف فیزیکی کنیم، خیمه انقلاب فرو می‌ریزد، چون این افراد، عمود خیمه جمهوری اسلامی هستند. البته تلاش‌های زیادی هم برای ترور حضرت امام^(ع) کردند که موفق نشدند.

در جمع‌بندی بحث، اگر مطلبی هست بفرمایید.

آرزوی ما- یعنی کسانی که مطهری را شناختند و در کلاس‌ها و در جمع شاگردان و دوستان ایشان حضور داشتند- این است که علما و متفکران بزرگ ما راه صحیح را که همان راه مطهری است، طی کنند. کما این‌که حضرت امام^(ع) در تعریف خودشان پس از شهادت مطهری، اندیشه آن شهید و هم‌چنین آثارشان را با قاطعیت مورد تأیید قرار می‌دهند. کاری که نسبت به هیچ شخصیت دیگری نکردند و این به ما می‌فهماند که امام به آن شاکله فکری و چارچوب و به آن قالب و محتوا چه اطمینانی داشتند. ■

طبیعی بود که دشمنان و مخالفان جدی انقلاب، اول به‌سراغ ستون‌ها بروند، چون معتقد بودند که اگر این پایه‌ها فرو بریزد، اساساً نظام اسلامی و این شکل جدید حکومت هم فرو خواهد ریخت